

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۳۰ اپریل ۲۰۱۶

تنظیم و ویرایش: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۱۴

قصائد

-۱۰-

در تهنیت عید و مدح شاهزاده محمود

آفتاب جام را پیش آر، پیش از آفتاب
آسمان افستان و خیزان می رود، مست و خراب
هرکه نوشد، گه ز مستی صلح جوید گه عتاب
پیش از آن کاید برون، بشکست چنگال عقاب
سر به سر بشگافت، مانند کتان از ماهتاب
شاه انجم بر افق زد خیمه زرین طناب
در میان موج سیمین شد عیان، زرین حباب
همچو حوران بهشتی سر برآورد از نقاب
تار و پود جامه کرد، از سیم خام و زر ناب

صبح عید است ای صنم بگشای چشمان را ز خواب
خیز و در ساغر فگن ریحانی، کز بوی آن
بزم انجم بین، کزین پیروزه ساغر ثلث و ربع
باز زرین پر نگر، کز بیضه بیضای صبح
جوشن دارای شب، از تیغ ذوالقرنین روز
خرگه ظل زمین افگند، فرآش سپهر
موج سیمین بر کنار آمد، ز بحر لاجورد
شاهد حوری وش خورشید، بر طرّف افق
کسوت عباسیان افگند از بر، روزگار

دلق مشکین جهان زرکش از آن آمد، که یافت
آفتاب ابربخشش، ابر دریاکف، که هست
گوهر رخشان و دُرچ داور دارامکان
سرو بستان شهی، شهزاده محمود زانکه زوست
آن، که از لطفش بود اجزای جان، در انبساط
نزد عزم عاجلش گردون گردان، ناروان
گوهر دانش فزون از سعد و نحس ماه و مهر
افسر خورشید دیدارش، همه فال نکو
گنبد دوار هم‌تایش نیاید، جز به فکر
چرخ اطلس نزد کاخ رفعتش، مانند خاک
خوانده بر درگه، فلک را دولتش چاکر به نام
پایه قدرش از ان اعلی، که آید در ضمیر
در تدابیر ممالک، رأی و تمهیدش^۱، درست
ای همایون اختری، کز رشک خاک درگهت
عدل را از فرّ تاجت، گشته دست و دل قوی
آسمان را آستین حشمتت، حیل المتین
مُعطی^۲ جود تو چون کلک آورد، اندر بُنان
خاک بالذ بر نسیم، و ماه نالد بر سپهر
خسروا! امروز از بخت همایون فال تو
هرکه را نظمی بود اکنون، که آرد مستی
می کند رضوان کنون در روضه های هشت خُلد
نسخه نظم مرا از روی تعظیم، آسمان
یک زمان این طوطی خوش لهجه را بنگر که نیست
روز من صد بار شب گردد، دلم صد بار خون
بهر منسوجی، که گردد حله حوری چنین^۳
تا نباشد از مه ذیحجه، بیرون وقت حج

خلعت عید از در شهزاده والاجناب
آفتاب و ابر و دریا، زو به رشک و پیچ و تاب
اختر تابان برج خسرو مالک رقاب
هرکه هست اندر دو گیتی، کامجوی و کامیاب
وان، که از جودش فتد، ارکان کان در اضطراب
پیش حلم ساکنش، کیوان عَجول و پرشتاب
عُصر پاکش برون از نار و باد و خاک و آب
خاطرش دریا و گفتارش همه دُر خوشاب
دولت بیدار مانندش، نبیند جز به خواب
بحر اعظم پیش دریای کفش، همچون سراب
کرده بر گردون زحل را، همتش هندو خطاب
آیت مدحش از ان افزون، که گنجد در کتاب^۴
در قوانین مسالک، فکر و تدبیرش، صواب
هست ورد آسمان: یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراب^۵
ظلم را از آب تیغت گشته^۶، خان و مان خراب
اختران را آستان دولتت، حُسن المآب
راکب عزم تو چون پای آورد، اندر رکاب
ابر گرید بر بهار، و برق خندد بر سحاب
نیست اندر هیچ کشور مدحگوئی، چون شهاب
نزد نظم من چو اقیون است، در پیش شراب
از مداد خامه من، زلف حوران را خضاب
مشکل ترکیب خواند، بلکه ممنوع الجواب
در سرپایش قصوری، یک سر مو هیچ باب^۷
تا چنین شعری، وشى^۸ آرد برون سر از حجاب
روز و شب چون کرم قز کلکم کشد بر خود نقاب^۹
تا درین اوقات باشد، حجزاران را ثواب

^۱ الف. حساب

^۲ الف. تدبیرش

^۳ "یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراب": آیه قرآن، در مقام خوردن افسوس و در معنای "کاش، که خاک می بودم!!!"

^۴ الف. گشت

^۵ "مُعطی" کلمه عربی و اسم فاعل از مصدر "اعطاء" و در معنای "بخشنده" و "عطاء کننده"

^۶ ب. در سرپایش سر مویی قصوری ز هیچ باب

^۷ "وش" معنای "غوزه پنبه" را دارد

^۸ ب. جبین

^۹ الف. بر خود لعاب

مدت ایام جاهت، باد بیرون از شمار عدتِ اعیادِ عمرت، باد افزون از حساب
این دعا را در مقامِ قُرب، باد آن مرتبت
کش کند روح الامین آمین، و یزدان مُستجاب